

دامنه معنایی حکمت در قرآن، اخلاق و حدیث

سید حسن اسلامی*

چکیده

این نوشته بر آن است تا با مرور ادبیات سه عرصه: قرآن کریم، منابع اخلاقی و روایات، دامنه مفهومی حکمت را معین سازد. نویسنده، با بهره‌گیری از شیوه پدیدارشناختی ایزوتسو در بررسی مفاهیم اخلاقی، به تحلیل احادیث پرداخته که در آنها، به نحوی، به حکمت اشاره شده و میان آن با مفاهیم دیگر پیوند برقرار گردیده است. وی با بررسی این احادیث در سنت حدیثی، نشان می‌دهد که حکمت دارای سه مؤلفه اصلی است: بینش، منش و کنش. از این منظر، شخص حکیم دارای بینش خاصی است که نتیجه آن، شناخت درست امور و توان داوری درباره وسایل و اهداف است؛ دارای منشی اخلاقی است و از توان رفتاری بالایی در جامعه برای هدایت زندگی خود و دیگران برخوردار است. کلید واژه‌ها: حکمت، احادیث اخلاقی، حکمت عملی، اخلاق اسلامی، مفاهیم اخلاقی.

ضرورت و شیوه

حکمت، گمشده مؤمن و مطلوب همه فرهنگ‌های جهانی بوده است و تعریف و تمجید آن را در نظام‌های گوناگون فکری می‌توان یافت. واژه‌های حکمت (در فرهنگ اسلامی)، حُخْمَه^۱ (در فرهنگ یهودی)، سوفیا (در فرهنگ یونانی)، ساپنتیا (در فرهنگ لاتین)، خرد و فرزانیگی (در فرهنگ ایرانی)، چی^۲ (در فرهنگ چینی)، پراجناپارامیتا (در فرهنگ بودایی) و ویزدام^۳ (در غالب فرهنگ‌های

* دکترای فلسفه و کلام و استادیار مؤسسه آموزش عالی ادیان و مذاهب.

۱. حُخْمَه، تلفظ عبری حکمه است و با آن از یک خانواده به شمار می‌رود. اصطلاح حاخام، نیز به معنای حکیم و از حخمه مشتق شده است.

2. chih

3. wisdom

هندو - اروپایی)، در حالهای از تقدس و اعتبار قرار دارند و مطلوب همگان به شمار می‌روند. با این حال، امروزه بحث از حکمت در حوزه‌هایی که انتظار می‌رود، رواج چندانی ندارد؛ با آن که فلسفه، به گونه‌ای سنتی، ریشه در واژه حکمت دارد و اساساً به معنای عشق به حکمت است^۴ و نام خود را نیز وامدار آن است، دیگر، جز رابطهٔ واژه‌شناختی تاریخی، پیوندی با آن ندارد و امروزه این بحث در میان فلاسفه نسبتاً مهجور است.^۵

همچنین باید انتظار داشت که علم اخلاق، متکفل بحث از حکمت باشد. با این همه، این انتظار چندان بر آورده نمی‌شود. به گفته رابرت سانگ، از شگفتی‌های زمانه آن است که امروزه اگر کسی در پی حکمت باشد، نه سراغ فلاسفه می‌رود و نه اگر خواستار پندی عملی باشد، در پی عالمان اخلاق برمی‌آید.^۶ هرچند این سخن عمدتاً ناظر به فرهنگ‌های علمی انگلیسی زبان است، با این حال، با کمی تعدیل، در فرهنگ خودمان نیز جاری است. این جدایی و گسست، هم به اخلاق و فلسفه زیان زده و آنها را از کارایی لازم و حضور فعال در مسائل زندگی باز داشته و هم مانع از تأمل نظری و حکیمانه به مفهوم حکمت شده است.

این نوشته می‌کوشد، به اختصار، مفهوم و دامنه معنایی حکمت را در قرآن و اخلاق پی گیرد و با تأکید بر احادیث، مؤلفه‌های آن را مشخص ساخته، با بازاندیشی در مصادیق حکیم در سنت دینی ما، مفهوم آن را صورت‌بندی دوباره کند. برای این کار، به جای روش رایج، یعنی آغاز از واژه‌شناسی و استناد به ارباب لغت و تعیین معنای حکمت بر اساس واژه‌نامه‌ها و افتادن در دام بحث‌های واژه‌شناختی - که تنها رویه کار را نشان می‌دهد و در بحث ما، حداکثر، گویای استحکام و استواری است - نویسنده دست به نوعی پدیدارشناسی زده و بر آن بوده است تا با کنار هم نهادن احادیثی که، به نوعی، مشتقات واژه حکمت یا متضادشان در آنها به کار رفته است، تصویری روشن از آن به دست دهد. این کاری است که ایزوتسو در فهم و تعریف مفاهیم اخلاقی در قرآن به کار گرفته و در کار خود نیز موفق بوده است.

روش تجزیه و تحلیل ایزوتسو «نوعی تفسیر و تأویل متن است»^۷ که بر اساس توصیه پروفیسور ج. ماژز به مترجمان زبان لاتین کلاسیک، فراهم آمده است. ماژز می‌گوید بهترین راه برای روشن ساختن معنای یک واژه مبهم در درجه نخست، «فراهم آوردن، مقایسه کردن، و همه اصطلاحات مشابه، متضاد و معادل را در ارتباط با یکدیگر قرار دادن»^۸ است.

۴. فلسفه یا فیلسوفیا، مرکب از فیلو، به معنای عشق، دوستی و سرفیا، به معنای حکمت است.

5. Moral Wisdom and Good Lives, p. 1.

6. Wisdom as the End of Morality, Robert Song, in Where Shall Wisdom Be Found: Wisdom in the Bible, the Church and the Contemporary World, p. 295.

۷. مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ص ۷۱.

۸. همان.

حکمت در قرآن

واژه حکمت بیست بار در قرآن کریم به کار رفته است. با مرور آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته است، می‌توان چند نکته را دریافت. نخست، آن که حکمت عطیه‌ای الهی است و خداوند آن را به هر کس بخواهد عطا می‌کند.^۹ دیگر، آن که آن را تنها به شایستگی می‌بخشد که یا پیامبر باشند، مانند حضرت داود، سلیمان، لوط و عیسی، و یا در حد نبوت، مانند لقمان.^{۱۰} سوم، آن که حکمت با کتاب الهی یا قرآن پیوندی ناگسستی دارد؛ در بسیاری موارد کتاب و حکمت در کنار یکدیگر قرار دارند و همسنگ به شمار می‌روند. از این منظر، می‌توان قرآن و آیات آن را مصداق روشنی از حکمت دانست.^{۱۱} چهارم، آن که حکمت قابل تعلیم است و معلمان آن در درجه اول پیامبران و شخص پیامبر اکرم‌اند.^{۱۲} پنجم، آن که حکمت معادل با خیر فراوان است.^{۱۳} ششم، آن که حکمت همراه با ترکیه است. هفتم، آن که حکمت با شکر یا سپاسگزاری پیوندی مستقیم دارد.^{۱۴} یا این دو به یک معنا هستند و یا آن که نتیجه داشتن حکمت شکر خواهد بود.^{۱۵} هشتم و سرانجام، آن که حکمت در قرآن جنبه‌ای عملی و کارکردی دارد. آیات ۲۳ تا ۳۸ سوره اسراء حاوی دستوراتی عبادی و اخلاقی است. پس از بیان آنها خداوند آنها را نمونه‌ای از حکمت می‌داند که بر رسولش نازل ساخته است.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه معروفی که در بحث حکمت زیانزد است، یعنی «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^{۱۶}، مقصود از حکمت را در عرف قرآن این گونه بیان می‌کند:

حکمت، عبارت از قضایای صادق مطابق با واقع است، از جهت اشمال آن به نحوی بر سعادت انسانی، مانند معارف حقه الهی درباره مبدأ و معاد، و معارفی که حقایق طبیعی را از جهت ارتباط آن با سعادت انسان بیان می‌کند، همچون حقایق فطری که اساس تشریحات دینی به شمار می‌روند.^{۱۷}

تعبیر حکیم نیز در قرآن، در مجموع، نود و هفت بار ذکر شده است. تنها یک بار حکیم به مثابه صفت امر به کار رفته است: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^{۱۸} و پنج‌بار به عنوان صفت قرآن^{۱۹} به کار رفته

۹. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۱۰. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۱۱. سوره احزاب، آیه ۳۴.

۱۲. سوره جمعه، آیه ۲.

۱۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۱۴. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۱۵. قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۶۴.

۱۶. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۱۷. المعبران فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۹۵.

۱۸. سوره دخان، آیه ۴.

است؛ مانند: «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ».^{۲۰} از این شش مورد که بگذریم، در دیگر آیات، حکیم به عنوان صفت خداوند یا یکی از اسمای حسناى او به کار رفته و بیشتر در کنار عزیز و پس از آن در کنار علیم، واسع، و علی آمده است.

از بررسی این آیات، اجمالاً، کمال اهمیت مفهوم حکمت را بیشتر در می‌یابیم؛ زیرا نام‌های نیکو از آن خداوند است. پس حکیم نامی است نیکو. همچنین حکیم صفت قرآن است و در جاهای دیگر از قرآن به عنوان نور و هدایت و روشنی یاد شده است. در نتیجه، حکیم نیز می‌تواند به معنای نور، هادی و روشنی باشد. فرمان الهی نیز از این منظر حکیمانه است.

حکمت در اخلاق

به‌طور سنتی، انتظار می‌رود که در علم اخلاق درباره حکمت بحث کاملی صورت گیرد و ابعاد این واژه کاویده شود؛ زیرا از سویی، نام دیگر علم اخلاق، حکمت عملی است و از سوی دیگر، حکمت یکی از فضایل اخلاقی معرفی می‌شود. در عرف مسلمانان و پس از ترجمه فلسفه یونانی و انتقال معارف آن سرزمین به جهان اسلام، مناسب‌ترین نام برای فلسفه، حکمت تشخیص داده شد و این معادل‌گذاری پذیرفته و رایج شد و این تلقی به قبول ادامه یافت و همچنان ادامه دارد. نمونه‌ای از این نگرش را در منظومه سبزواری، می‌توان دید که فلسفه اسلامی را در قالب منظومه‌ای می‌سراید و بر آن است که منظومه وی در بردارنده حکمتی است که در قرآن به عنوان «خیر کثیر» از آن یاد شده است.^{۲۱} در این نگرش - که به وسیله فلاسفه ارائه و گسترش داده شده است - حکمت، بخشی از دانش گسترده‌تری به شمار می‌رود که وظیفه اصلی آن، فهم و تحلیل عقلانی جهان و شناخت عالم بیرون است. این‌سینا حکمت را از نوعی فعالیت عقلانی دانسته، آن را این گونه تعریف می‌کند:

حکمت، عبارت است از استکمال نفس انسانی از طریق تصور امور و تصدیق حقایق نظری و عملی، به قدر طاقت انسانی.^{۲۲}

از این منظر، حکمت گونه‌ای فعالیت قوه عاقله به شمار می‌رود و به دو بخش تقسیم می‌گردد؛ زیرا گاه، معلومات یا دانسته‌های ما صرفاً دانستنی هستند و خارج اراده ما قرار دارند و گاه، تابع خواست و اراده ما، به تعبیر دیگر، گاه، ما به چیزهایی «علم» پیدا می‌کنیم و گاه، باید به اموری «عمل» کنیم. بخش نخست، حکمت نظری و بخش دوم، حکمت عملی نامیده می‌شود. حکمت نظری سه شاخه دارد: حکمت طبیعی، حکمت ریاضی و حکمت الهی یا فلسفه الهی. حکمت عملی نیز دارای سه شاخه است: حکمت مدنی، حکمت منزلی و حکمت خُلُقی.^{۲۳}

۱۹. سوره آل عمران، آیه ۵۸؛ سوره بقره، آیه ۱۱؛ سوره زخرف، آیه ۴؛ سوره لقمان، آیه ۲ و سوره بقره، آیه ۲.

۲۰. سوره آل عمران، آیه ۵۸.

۲۱. نظمها فی الحکمة الی سمیت لفی الذکر بالخیر الكثير سُمیت (شرح المنظومه، ج ۲، ص ۳۵).

۲۲. هیون الحکمة، ج ۲، ص ۳.

۲۳. همان، ص ۶-۱۶؛ تلخیص المحصل، معروف به نقد المحصل، ص ۵۲۶.

هدف و فایده حکمت خلقی شناخت فضایل و رذایل اخلاقی و نحوه کسب فضایل و آراستن خود بدان و پیراستن جان از رذایل است. کسی که بتواند این حکمت نظری و عملی و شاخه‌های آن را به دست آورد و خود را بدان بیارید، به گفته قرآن کریم: «فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^{۲۴} و^{۲۵} وی همین تقسیم‌بندی راه با کمی تفاوت و اختصار، در نبط سوم الاشارات به دست می‌دهد.^{۲۶} همچنین در کتاب البرهان الشفاء، حکمت را به کمال در دو عرصه علمی و عملی تعریف کرده، نتیجه حکمت علمی را تصدیق قضایا، آن گونه که هستند و نتیجه حکمت عملی را تحقق خلق عدالت می‌داند.^{۲۷} با تفسیری که وی از حکمت به دست می‌دهد، می‌توان حکیم را از منظر او به روشنی دریافت. وی در باب ضرورت دانستن مغالطات ناشی از اشتراک لفظی، در کتاب سفسطه، حکیم حقیقی را کسی می‌داند که:

هرگاه در باب قضیه‌ای قضاوت کرد، چه مخاطب آن خودش باشد و چه دیگری، سخن حق و صادق بگوید، در نتیجه حقیقت را به گونه‌ای مضاعف درک کرده است؛ زیرا بر توانایی تمیز میان حق و باطل اقتدار دارد. همچنین، اگر سخنی از کسی شنید، بتواند راست و دروغ آن را تشخیص دهد.^{۲۸} سنت تقسیم حکمت به دو نوع در میان عالمان اخلاق - که گرایش فلسفی داشته‌اند - سخت نیرومند است؛ برای مثال، از نظر خواجه نصیرالدین طوسی:

حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها، چنان‌که باشد، و قیام نمودن به کارها، چنان‌که باید، به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است، برسد؛ و چون چنین بود، حکمت منقسم شود به دو قسم: یکی علم و دیگر عمل.^{۲۹}

با این نگرش، بسیاری از آیات قرآنی که تعبیر حکمت یا حکم در آنها به کار رفته است، تفسیر می‌شود؛ برای مثال، فخر رازی در تفسیر آیه شریفه «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْجَنَّةَ بِالصَّالِحِينَ»،^{۳۰} می‌گوید که مقصود از حکم، تکمیل قوه نظری یا حکمت نظری و مراد از الجنتی بالصالحین، تکمیل حکمت عملی است.^{۳۱} ملا هادی سبزواری نیز حکمت قرآنی را مساوی ایمان می‌داند که در قرآن به کار رفته است و آن را همان معرفت مورد نظر حکما معرفی می‌کند که درباره آن گفته‌اند:

الحكمة صيرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني.^{۳۲}

۲۴. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲۵. هیون الحکمة، ج ۲، ص ۲۱.

۲۶. الاشارات و التنبیحات، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲۷. کتاب الشفاء: المنطق، ج ۳، ص ۲۶۰.

۲۸. همان، ج ۴، ص ۶.

۲۹. اخلاق ناصری، ص ۳۷.

۳۰. سوره شعراء، آیه ۸۳.

۳۱. همان، ص ۵.

۳۲. شرح المنظومة، ص ۵۰.

از نظر عبد الرزاق کاشانی حکمت، «علم به حقایق اشیا [و] اوصاف و خواص و احکام آنهاست؛ آن طور که در نفس امر هستند و ارتباط اسباب به مسببات و رازهای انضباط نظام موجودات و عمل به مقتضای آنها که خدای فرماید: حکمت به هر کسی داده شد، به راستی خیر فراوانی به او اعطا شده است».^{۳۳}

خواجه عبدالله انصاری نیز در منازل السائرین، حکمت را به معنای بالا تعریف می‌کند؛ لیکن برای آن سه مرتبه بر می‌شمارد.^{۳۴}

میرزا مهدی آشتیانی در تفسیر «الحکیم و المحکم» - که ملا هادی سبزواری در وصف شخص پیامبر اکرم به کار برده است - می‌نویسد: ایشان حکیم است:

یعنی مشتمل بر همه حکمت‌ها و معارف الهی ربانی است؛ به دلیل آن که حضرتش با روح و عقل خویش بسیط الحقیقه است که همه اشیا به شمار می‌رود...^{۳۵}

با همین نگاه، ابن مسکویه بررسی قوا و فضایل انسانی را موضوع بخشی از فلسفه دانسته و از آن به عنوان «حکمت عملی»^{۳۶} یاد می‌کند. همین نگرش را ملا صدرا در الاسفار طرح و از آن دفاع می‌کند. وی در آغاز الاسفار، فلسفه را عبارت از استکمال نفس، از طریق شناخت واقعی حقایق به قدر وسع انسانی می‌داند. سپس می‌گوید که چون نفس انسانی آمیخته ای است از دو جنبه، یکی صورت امری و دیگری حسی خلقی، در نتیجه، کمال این دو جنبه به دو چیز است؛ یکی شناخت حقایق و دیگری عمل برای رشد و کمال و به تعبیر دیگر، اصلاح نشأتین وجودی. از این رو، ما دو حکمت داریم: حکمت نظری و عملی.^{۳۷}

صدرا پس از تعریف فنی فلسفه به استکمال نفس، می‌گوید که این فن از حکمت، همان مطلوب سید رسل است که در دعایش از خداوند درخواست کرد که: «أرئی الاشیاء کما هی». این همان خواسته حضرت ابراهیم خلیل است که عرض کرد: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا».^{۳۸} و این حکم: «همان تصدیق اشیا است که مستلزم تصور آنها نیز هست».^{۳۹} سپس آیاتی را که در وصف حکمت است، به معنای فلسفه تفسیر می‌کند.^{۴۰}

افزون بر آن که حکمت، شاخه‌ای از فلسفه به شمار می‌رود، در سنت اخلاق فلسفی یکی از فضایل چهارگانه اصلی قلمداد می‌شود. در این نگرش - که بر گونه‌های علم النفس استوار است - انسان

۳۳. اصطلاحات الصوفیة، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

۳۴. شرح منازل السائرین، ص ۳۳۲ - ۳۳۵.

۳۵. تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، ص ۱۳.

۳۶. تهذیب الاخلاق، ص ۱۱.

۳۷. الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۲۰ - ۲۱.

۳۸. سوره شعراء، آیه ۸۳.

۳۹. همان، ج ۹، ص ۲۱.

۴۰. همان، ص ۲۲.

دارای سه قوه نفسانی یا سه ساحت است: ساحت شهوات، ساحت عواطف و ساحت عقل. حکمت نیز عبارت خواهد بود از تبعیت دو ساحت نخست از عقل، و تن دادن به حاکمیت آن. به تعبیر دیگر، هر ساحت یا قوه‌ای فضیلتی دارد و فضیلت قوه عاقله و شناختی حکمت نام دارد. برآیند متعادل این فضایل به پدیدار شدن چهار فضیلت می‌انجامد که عبارت‌اند از: حکمت، عفت، شجاعت و عدالت.^{۴۱} کمال اخلاق و تخلق به اخلاق اسلامی در گرو داشتن این چهار فضیلت است و عالمان با گرایش فلسفی بر این مسأله اتفاق نظر دارند.

غزالی در آغاز احیاء علوم‌الدین، از پنج اصطلاح علمی نام می‌برد که معنایشان به سبب اغراض فاسدی دگرگون و تحریف شده است که عبارت‌اند از: فقه، علم، توحید، ذکر و حکمت؛ تا آن جا که عنوان حکیم بر پزشک و شاعر و منجم و کسی که در کوی و برزن قرعه می‌کشد، اطلاق می‌شود؛ حال آن که حکمت، آن است که خداوند آن را عظیم ستوده است.^{۴۲} سپس در ربع مهلکات احیاء می‌گوید که حسن اخلاق در گرو اصلاح چهار قوه و رکن است که عبارت‌اند از: قوت علم، قوت غضب، قوت شهوت و قوت عدالت میان این سه قوه. اصلاح قوت علم به آن است که، به سادگی، توان تشخیص راست و دروغ در اقوال، حق و باطل در اعتقادات، و نیک و بد را در افعال داشته باشیم و چون این قوه اصلاح شد، از آن، حکمت زاده خواهد شد که بنیاد و گوهر اخلاق نیک است:

و هی التي قال الله فيها: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا».^{۴۳}

از نظر غزالی تنها شخص پیامبر این چهار فضیلت را - که امهات فضایل به شمار می‌روند - در حد کمال در خود گرد آورده است.^{۴۴} فیض کاشانی نیز در المحجة البيضاء این تفسیر را از سر موافقت و بی نقد یا اصلاحی نقل می‌کند.^{۴۵}

در میزان العمل نیز غزالی با تأکید بر فضایل چهارگانه معروف، حکمت را فضیلت قوه عقلی می‌داند^{۴۶} و در وصف آنچه خداوند بزرگش داشته است و حضرت رسول آن را گمشده مؤمن دانسته، آن را کمال قوه عاقله می‌داند.^{۴۷} پدر شیخ بهایی نیز، به نقل از حکما، حکمت را حد وسط بین شر و جهالت تعریف می‌کند.^{۴۸}

اردبیلی حکمت را در شرح گلشن راز عبارت از «تهذیب عقل نظری»^{۴۹} می‌داند و آن را «دانستن

۴۱. حدیث فضایل و اخلاق فلسفی، سید حسن اسلامی، علوم حدیث، ش ۴۱، پاییز ۱۳۸۵، ص ۲۱.

۴۲. احیاء علوم‌الدین، کتاب العلم، ج ۱، ص ۵۸.

۴۳. همان، ج ۳، ص ۶۸.

۴۴. همان، ص ۷۰.

۴۵. المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۵، ص ۹۶-۹۸.

۴۶. میزان العمل، ص ۲۶۴.

۴۷. همان، ص ۲۶۵.

۴۸. نور الحقیقة و نور الحدیقة فی الاخلاق، ۱۳۲.

۴۹. شرح گلشن راز، ص ۲۶۳.

چیزها، چنان که شاید، و قیام نمودن به کارها، چنان که باید، به قدر استطاعت»^{۵۰} معرفی می‌کند. فیض کاشانی در الحقائق برای قلب سه سپاه بر می‌شمارد: غضب، شهوت، و سپاه سومی که علم، حکمت و تفکر نام دارد.^{۵۱} آن‌گاه، قوای چهارگانه نفس، یعنی نفس بهیمی، سبعی، شیطانی و ربانی را بر شمرده و نمایندگان هر یک را معرفی می‌کند و بر آن است که:

حکیم کسی است که نماینده عقل است و مأمور به دفع نیرنگ و ترفند شیطان است.^{۵۲}

سپس، با اشاره به همان تقسیم‌بندی رایج درباره قوای نفس، از قوت علم نام می‌برد که اصلاح آن به تشخیص درست و آسان راست از دروغ در سخن، حق و باطل در عقاید و زشت و زیبا در کردار می‌انجامد و ثمره این اصلاح، حکمت است که اساس اخلاق است: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا».^{۵۳}

وی تأکید می‌کند که این فضایل، به طور کامل، تنها در شخص رسول خدا ﷺ جمع شده بود. از این رو، خداوند او را ستوده، فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».^{۵۴} و^{۵۵}

ملا مهدی نراقی، پس از تعریف حکمت به شناخت حقایق موجودات آن گونه که هستند، آن را دو بخش می‌کند: شناخت موجوداتی که تحت اختیار و قدرت ما نیستند، و شناخت اموری که در اختیار ما هستند.^{۵۶} سپس تعریف دیگری، به این شرح، از حکمت به دست می‌دهد: «به کار بستن عقل، به وجه اصلاح».^{۵۷} وی حکمت را، در حقیقت، مرادف علم، به معنای متعارف آن گرفته و تحت عنوان «شرف العلم و الحکمة»، فصل مشبعی به بیان ارجمندی علم و لزوم تحصیل آن اختصاص می‌دهد و احادیثی مانند: «لو يعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللجج»^{۵۸} نقل می‌کند؛ بی آن‌که در این‌جا اشاره‌ای به حکمت داشته باشد و سپس به آداب تعلم و تعلیم می‌پردازد.

ملا احمد نراقی نیز برای نفس چهار قوه بر می‌شمارد: عقل، شهوت، غضب و وهم که هر یک کارکردی دارند^{۵۹} و برای هر یک فضیلتی در نظر می‌گیرد که حد وسط بین دو رذیلت است و بر آن است که «از تهذیب قوه عاقله صفت حکمت حاصل می‌شود»^{۶۰} که عبارت است از: «علم به

۵۰. همان، ص ۲۶۴.

۵۱. الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۴۵.

۵۲. همان، ص ۴۶.

۵۳. همان، ص ۵۴-۵۵.

۵۴. سوره قلم، آیه ۴.

۵۵. الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۵۵.

۵۶. جامع السعادات، ج ۱، ص ۸۵.

۵۷. همان، ج ۱، ص ۹۴.

۵۸. همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۵۹. معراج السعاده، ص ۲۱.

۶۰. همان، ص ۲۸.

حقایق موجودات به نحوی که هستند»^{۶۱} و «حقیقت حکمت منفک نمی‌شود از اعتقاد جازم و تصدیق قطعی».^{۶۲}

از این منظر، حکمت دو طرف دارد که ردیلت به شمار می‌روند: جربرزه و دیگری جهل بسیط^{۶۳} و با تعدیل آنها حکمت حاصل می‌شود که: «عبارت است از علم به حقایق اشیا».^{۶۴} سپس، به تفصیل، در باب شرافت علم و وجوب آموختن آن سخن می‌راند و آیه شریفه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ» را این‌گونه ترجمه می‌کند:

هر که را عطا کرده شد به او علم و دانشمندی، به تحقیق که خیر بسیار به او عطا کرده شده است.^{۶۵} از معاصران، امام خمینی^ع را می‌توان نام برد که همین تفسیر را از حکمت به دست می‌دهد. وی پس از اشاره به نظر اجماعی حکما درباره فضایل چهارگانه و تحلیل آنها حکمت را این‌گونه تعریف می‌کند:

تعدیل قوه نظریه و تهذیب آن.^{۶۶}

با بررسی تفصیلی سخنان عالمان اخلاق با گرایش فلسفی درباره حکمت، می‌توان چند نکته را به دست آورد. نخست، آن‌که، اساساً و ماهیتاً، حکمت مقوله‌ای شناختی و از شاخه‌های قوه عاقله و نوعی علم است. تنها تفاوت اساسی که در اینجا وجود دارد، در متعلق شناخت است. اگر شناختی‌های ما تنها دانستنی بودند، در آن صورت، حکمت نظری یا فلسفه به معنای خاص آن زاده می‌شود؛ لیکن اگر متعلق علم ما انجام دادنی بودند، در این صورت، شاهد زایش حکمت عملی خواهیم بود. از این رو، در برخی از متون اخلاقی تفاوتی میان علم و حکمت نهاده نمی‌شود؛ حتی هنگامی که ابن مسکویه در پی اصلاح خود بر می‌آید و با خود پیمان نامه‌ای منعقد می‌کند، در بخشی از مشارطه‌اش، با خود شرط می‌کند که همواره در پی حکمت باشد و نشانه آن را اصلاح دریافت‌ها و باورهای خویش می‌شمارد و می‌نویسد:

و علامة حکمته، ان یستبصر فی اعتقاداته، حتی لا یفوتته بقدر طاقته شیء من العلوم و المعارف الصالحة.^{۶۷}

نکته دوم، آن که حکمت، به این معنا، همواره فضیلتی است که بین دو ردیلت قرار دارد: یکی خبث یا جربرزه و دیگری سفه یا بُلّه. خبث یا جربرزه از نظر اخلاقی عبارت است از کاربست افراطی

۶۱. همان، ص ۳۴.

۶۲. همان، ص ۳۴.

۶۳. همان، ص ۵۷.

۶۴. همان، ص ۵۸.

۶۵. همان، ص ۶۰.

۶۶. شرح جنود عقل و جهل، ص ۱۵۱.

۶۷. معجم الادباء او ارشاد الازیب الی معرفة الادیب، ج ۲، ص ۹-۱۰.

قوه عقلی در امور ناسودمند یا اهداف ناروا.^{۶۸} بُلّه یا بلاهت نیز، به کار نگرفتن قوه عقلی به گونه‌ای ارادی است.^{۶۹}

نکته سوم، آن که حکمت عملی فروتر و کم‌ارج‌تر از حکمت نظری است.^{۷۰} غزالی، پس از توضیح دو شاخه اصلی حکمت، می‌گوید که حکمت حقیقی همان حکمت نظری است؛ لیکن متعلق حکمت عملی همواره متغیر و مانند سیماب دگرگون شونده و بی‌ثبات است، در نتیجه، اطلاق حکمت به این نوع معارف، یعنی شناخت نیک و بد، از سر مجاز است.^{۷۱}

نکته چهارم، آن که، به رغم اهمیتی که ظاهراً حکمت برای عالمان اخلاق داشته و گاه از فضایل اصلی به شمار می‌رفته است، در برخی از کتاب‌های اخلاقی فصلی برای آن گشوده و بحثی به آن اختصاص داده نشده است؛ برای مثال می‌توان از این کتاب‌ها نام برد:

اخلاق محتشمی، نصیرالدین طوسی که دارای چهل باب است، اما اشاره به حکمت در آن نیامده است. در کتاب مکارم الاخلاقِ تقی‌الدین بن تیمیه، شاهد فصولی مانند: تقوا، صدق، صبر، عفت، حسن ظن، غیرت، توکل هستیم، لیکن غیاب حکمت آشکار است؛ با آن که عنوان مکارم الاخلاق می‌تواند منطقاً در بردارنده این بحث کلیدی باشد. در کتاب دستور الاخلاق فی القرآن محمد عبدالله دراز اشاره‌ای به مفهوم و بحث حکمت نشده است؛ با آن که مؤلف کوشیده است عناصر اساسی اخلاق را بر اساس قرآن بازسازی کند. واقع، آن است که در این کتاب نگرش کانتی حاکم است و مؤلف در عمل کوشیده است تا مفاهیم فلسفه اخلاق کانت را بر اخلاق قرآنی تحمیل کند. مکارم الاخلاقِ رضی‌الدین نیشابوری نیز در چهل فصل سامان یافته است و برای عنوان برخی از فصول آن از مفاهیم اخلاقی مانند: سخا، یقین، صبر و تواضع استفاده شده است، لیکن عنوانی را به حکمت اختصاص نیافته و بحثی از آن به میان نیامده است. در ابواب دوازده‌گانه مکارم الاخلاقِ رضی‌الدین حسن بن فضل طبرسی سخنی از حکمت به میان نیامده است. مکارم الاخلاقِ ابن‌ابی‌الدنیا نیز بحثی درباره حکمت پیش نمی‌کشد.

حال اگر مجاز به تعمیم، بر اساس یافته‌های فوق باشیم، می‌توان نگرش عالمان اخلاق را به حکمت، این‌گونه تلخیص کرد: جدا کردن آن از کنش و عمل و پیوند دادن آن به ساحت نظری و تأملی؛ برابر شمردن آن با علم متعارف و آموزش رسمی؛ محصور کردن آن به تهذیب قوه عقلی بر اساس علم النفس افلاطونی؛ غیاب آن در برخی از متون اخلاقی. غالب متون اخلاقی، در بحث از حکمت و دامنه مفهومی و مصداقی، بیش از این مقدار پیش نرفته‌اند و در حد بحث از کلیات مانده‌اند.

۶۸. احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۷۰؛ میزان العمل، ص ۲۶۶.

۶۹. تهذیب الاخلاق، ص ۲۶.

۷۰. شرح هیون الحکمة، فخر رازی، ص ۵.

۷۱. میزان العمل، ص ۲۶۵.

حکمت در حدیث

واژه حکمت و مشتقات آن در صدها حدیث به کار رفته است. به نظر می‌رسد که این مفهوم از مفاهیم پر بسامد در احادیث باشد. با توجه به هدف این مقاله می‌توان این احادیث را در سه مقوله رده‌بندی کرد:

الف. ارج نهادن به حکمت،

ب. تعیین مصداق حکمت،

ج. تبیین مؤلفه‌های حکمت،

الف. ارج نهادن به حکمت

برخی احادیث بر اهمیت و عظمت حکمت تأکید می‌کنند و مؤمنان را به جستجوی آن فرا می‌خوانند. معروف‌ترین این احادیث، آن را گمشده و مطلوب مؤمن قلمداد کرده و بر آن‌اند که مؤمن آن را هر جا یافت، باید فراچنگش آورد؛ هر چند در چنگ منافق، کافر، و یا مشرک بود. مضمون مشترک این قبیل احادیث آن است که مسلمان نباید با توجه به خاستگاه جغرافیایی، انسانی و یا تاریخی حکمت از آن رویگردان شود و خود را از آن بی‌نیاز ببیند. از نظر این احادیث، حکمت چونان گوهری است که همواره ارجمند است و اگر در خلاب هم افتاده باشد، باز ارزش خود را حفظ می‌کند و ما باید، بی‌توجه به دارنده‌اش، آن را کسب کنیم. نمونه‌ای از این احادیث را در زیر می‌توان دید:

- خذ الحکمة انی کانت، فإن الحکمة ضالة کل مؤمن.^{۷۲}

- خذ الحکمة ممن اتاک بها، و انظر إلی ما قال، و لا تنظر إلی من قال.

- الحکمة ضالة المؤمن، فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق.^{۷۳}

- الحکمة ضالة کل مؤمن، فخذوها و لو من أفواه المنافقین.^{۷۴}

مهم‌ترین ویژگی این احادیث تأکید بر شرافت و اهمیت حکمت و ضرورت کسب آن به هر شکل است.

ب. تعیین مصداق حکمت

برخی احادیث به تعیین مصداق حکمت پرداخته، نشان می‌دهند که این حکمت در چه کسی تجلی کامل یافته است. مضمون عمده این قبیل احادیث، آن است که حضرت رسول اکرم ﷺ خود شهر یا خانه حکمت و حضرت علی ؑ دروازه آن است. برخی از این احادیث به شرح زیر است:

- انا دار الحکمة و علی بابها.^{۷۵}

۷۲. تصنیف فرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۸.

۷۳. نهج البلاغة، حکمت ۸۰.

۷۴. تصنیف فرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۸.

۷۵. کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین، ص ۵۱.

- انا مدينة الحكمة و علي بابها، فمن اراد الحكمة فليأت الباب. ٧٦

- يا علي! انا مدينة الحكمة و انت بابها، و لن تؤتى المدينة الا من قبل الباب. ٧٧

ج. تبیین مؤلفه‌های حکمت

در کنار احادیث فوق - که در این نوشته به آنها بیش از این نمی‌پردازیم - بخش عظیمی از احادیث، اگر درست کنار یکدیگر گیرند و رابطه مفاهیم موجود در آنها بررسی شود، به تبیین ماهیت، حدود و مؤلفه‌های حکمت می‌پردازند. نقطه ثقل این بخش، همین نوع احادیث است. در این احادیث، به نوعی، کارکرد، سرچشمه، نتیجه، تجلی و تحقق حکمت بیان شده است. برای این کار باید این احادیث را تحلیل کرد و با بررسی مترادفات حکمت یا اضداد آنها تصویر مطلوب را از حکمت به دست آورد. با کمی مسامحه می‌توان حکمت را به گردن‌بندی گوهرین مانند کرد که رشته آن از هم گسیخته و دانه‌هایش در میان این احادیث پراکنده شده است.

اینک لازم است که این دانه‌ها گردآوری و سپس، به ترتیب، کنار یکدیگر نهاده شوند تا شکل اصلی خود را بازیابند. برای این کار، افزون بر احادیثی که مستقیماً به تعریف حکمت پرداخته‌اند، لازم است از احادیثی که نوعی رابطه میان حکمت و دیگر مفاهیم برقرار ساخته یا تصریح کرده‌اند که حکمت چه نیست، بهره برده شود. بنابراین، می‌توان این احادیث را به دو دسته تقسیم کرد: احادیثی که رابطه‌ای منفی میان حکمت و برخی مفاهیم برقرار می‌سازند. دیگری، احادیثی که رابطه‌ای مثبت میان حکمت و برخی مفاهیم نشان می‌دهند. در نخستین دسته از این احادیث می‌بینیم که حکمت در برابر هوی، خفا، عیب و مانند آنها نهاده شده است. برخی از این احادیث به شرح زیر هستند:

امام صادق علیه السلام، در حدیث معروف جنود عقل و جهل، با اشاره به آفرینش عقل و جهل، سپاهیان هر یک را می‌شمارد. یکی از سپاهیان عقل حکمت است که ضد آن هوی است:

و الحكمة و ضدها الهوى. ٧٨ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در الاحتجاج طبرسی، در باب حکمت ختان، شاهد گفتگوی زندیقی با امام صادق هستیم. وی می‌پرسد که آیا وضع طبیعی انسان هنگام زادن و غیر مختون بودن او بر اساس حکمت است یا به عیب. و اقدام به ختنه وی، آیا به معنای انکار حکمت و حکم به خطا بودن نیست:

... ذلك منه حکمة ام عبت... ام تقولون ان ذلك من الله خطأ غیر حکمة. ٧٩

اما در دسته دوم - که در اینجا مورد نظر است - رابطه‌ای مثبت میان حکمت با برخی از مفاهیم اخلاقی برقرار شده است؛ مفاهیمی مانند: خداترسی، خاموشی، زهد، گرسنگی، تواضع، تفکر، و تدبیر

٧٦. همان.

٧٧. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ٢٤١.

٧٨. اصول الکافی، ج ١، ص ٢٢؛ تحف العقول عن آل الرسول، ص ٢٩٦.

٧٩. الاحتجاج، ص ٢٤٢ - ٢٤٣.

عملی. به دلیل گستردگی این احادیث و مفاهیم، ناگزیر به گزینش آنها هستیم. در نتیجه، به بررسی این مفاهیم و رابطه آنها با حکمت می‌پردازیم.

الف. حکمت و خداترسی

حکمت، آشکارترین پیوند را با خداترسی دارد و بر این حقیقت، به گونه‌های مختلفی، در روایات تأکید شده است. گوهر این احادیث، آن است که بن‌مایه و گوهر حکمت، نتیجه و خاصیت آن، و جلوه آن خداترسی است. می‌توان این پیوند را در این حدیث دید که حضرت رسول فرمود:

رأس الحكمة مخافة الله عز وجل.^{۸۰}

ویژگی خداترسی، حکمت دینی را از حکمت‌های غیر دینی یا دنیوی متمایز می‌سازد. در کتاب امثال سلیمان همین مضمون بارها تکرار شده است؛ مانند:

ترس یهوه آغاز علم است؛ لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند.^{۸۱}

یا:

خوشتن را حکیم میندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما.^{۸۲}

و:

ابتدای حکمت ترس خداوند است و معرفت قدوس فطانت است.^{۸۳}

در برخی از روایات نیز از اطاعت از خدا یا اخلاص نسبت به او، به عنوان ریشه و خاستگاه حکمت یاد شده است؛ مانند این حدیث معروف که از معصوم رسیده است:

من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت بناييع الحكمة من قلبه علی لسانه؛^{۸۴}
هر کس چهل روز برای خدا اخلاص بوززد، سرچشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش روان می‌گردد.

ابن‌فهد حلی همین حدیث را با اندک تفاوتی در واژه‌ها از حضرت رسول نقل می‌کند.^{۸۵}

ب. حکمت و خاموشی

در برخی از روایات، تصریح شده است که خاموشی نشان حکمت است و انسان به میزانی که بر زبان خود چیره می‌گردد، به حکمت نزدیک‌تر می‌شود. پیامبر اکرم در حدیث معروفی فرمود:

۸۰. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶. این حدیث با اندک افزوده‌هایی در منابع دیگر نقل شده است، مانند: ارشاد القلوب المنجی من عمل به من الیم العقاب، ج ۱، ص ۱۵۳؛ مشکاة الأثرار فی طرر الأخبار، ص ۲۳۰.

۸۱. امثال سلیمان، باب اول، آیه ۷، در کتاب مقدس، ترجمه رسمی، ص ۷۳۴.

۸۲. همان، باب ۳، آیه ۷، کتاب مقدس، ص ۷۳۶.

۸۳. همان، باب ۹، آیه ۱۰، کتاب مقدس، ص ۷۴۱.

۸۴. جامع الاخبار أو معارج الیقین فی اصول الدین، ص ۲۴۹.

۸۵. عدة الداهی و نجاح الساهی، ص ۲۳۲.

إذا رأيتم المؤمن صموتاً فادنوا منه فإنه يُلقَى^{٨٦} الحكمة؛^{٨٧}
هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، بدو نزدیک شوید؛ زیرا حکمت به او القا می‌شود.

همچنین امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:

يا هشام! قلة المنطق حكم عظيم. فعليكم بالصمت، فانه دعة حسنة وقلة وزر وخفة من الذنوب؛^{٨٨}
ای هشام، کم‌گویی حکمتی والاست. پس پاسدار خاموشی باشید که در آن آرامشی نیک،
سبکباری و سبکی از گناهان است.

در حدیث دیگری امام رضا علیه السلام، به صراحت، خاموشی را دری از درهای حکمت شمرده می‌فرماید:
ان الصمت باب من ابواب الحكمة ...^{٨٩}

همچنین نقل شده است که خاموشی سرمایه حکمت است.^{٩٠}

داستان معروفی که درباره لقمان حکیم آمده است، پیوند خاموشی را با حکمت به نیکی نشان
می‌دهد. طبق این داستان، روزی لقمان نزد حضرت داود رفت و دید که دارد با آهنی که چون گل در
دستان او نرم شده، زره می‌بافد. وی که برای اولین بار شاهد این صحنه بود، خواست از داود بپرسد
که چه می‌کند، لیکن حکمت او را به خاموشی واداشت. پس از آن که داود زره را بافت، آن را بر تن
راست کرد و گفت: «نیک جامه‌ای برای جنگ هستی». آن‌گاه لقمان کارکرد و خاصیت زره را دریافت
و گفت: «الصمت حكمة و قليل فاعله».^{٩١}

خاموشی حکیمانه، از سر راحت‌طلبی یا ناتوانی در گفتار نیست. در روایات متعدد تأکید می‌شود که
خاموشی مؤمن از سر درماندگی در سخن یا «عَنِّي» نیست، بلکه اگر از او بپرسند، پاسخ درخور
می‌دهد. همچنین همواره کلامش ناصحانه است. علت کم‌گویی - که در روایات متعدد بر آن تأکید
فراوان شده است - عمدتاً، دو چیز است: نخست، آن که پرگویی، خود به خود، به یاوه‌گویی می‌انجامد.
دیگر، آن که انسان در گرو گفته‌اش است. سنجیده‌گویی، ناگزیر، نیازمند تأمل است و این یک،
ناخواسته به کم‌گویی راه می‌برد؛ لیکن کسی که عادت به پرگویی کرد، دیگر فرصتی برای اندیشیدن
نخواهد داشت و بدین ترتیب، هرزه‌گویی و یاوه‌بافی در انتظارش خواهد بود. به همین سبب، حضرت
امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

من أكثر أهدر؛^{٩٢}

٨٦. در برخی از منابع این کلمه یُلقَى به صیغه مجهول آمده است؛ مانند: مجموعه ورام، و در برخی به شکل معلوم یُلقَى آمده است.
در ترجمه حدیث، تعبیر اول ملاک قرار گرفت.

٨٧. تحف العقول، ص ٢٩٣؛ تبيين الخواطر و نزاه النواظر، معروف به مجموعه ورام، ص ٩٨؛ ارشاد القلوب، ج ١، ص ٢٠٥.

٨٨. تحف العقول، ص ٢٩٠.

٨٩. اصول الکافی، ج ٢، ص ١١٣.

٩٠. ارشاد القلوب، ج ١، ص ٢٠٦.

٩١. بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٤٢٥.

٩٢. نهج البلاغه، نامه ٣١.

هر که پرگویی کند، یاوه‌گویی خواهد کرد.

همچنین امام رضا علیه السلام فرمود:

ما احسن الصمت من غیر عی، و المہذار له سقطات؛^{۹۳}

چه نیک است خاموشی، نه از سردرماندگی، و پرگو را لغزش‌هایی است.

علت دوم خاموشی شخص حکیم آن است که به این باور رسیده است که سخنانش نیز بخشی از

عمل او به شمار می‌روند و در نتیجه، باید پاسخگوی آنها باشد. امام علی در این باره می‌فرماید:

من علم ان کلامه من عمله، قلّ کلامه الا فیما یعنیه؛^{۹۴}

کسی که بداند گفتارش از کردارش به حساب خواهد آمد، کم سخن خواهد شد جز در کاری که به او مربوط است.

همین مضمون، با اندک تفاوتی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است.^{۹۵} امام علی علیه السلام در وصفی

آرامانی از یکی از یاران خود - که گفته می‌شود عثمان بن مظعون یا ابوذر است - می‌گوید که وی اگر

در پرگویی مغلوب دیگری می‌شد، هرگز در کم‌گویی کسی بر او غلبه نمی‌کرد. سپس مخاطبان را به

داشتن چنین وصفی فرا می‌خواند.^{۹۶}

ج. حکمت و زهد

زهد با حکمت، پیوندی مستقیم و ناگسستنی دارد و در برخی از روایات، در پیچه حکمت معرفی شده

است. حضرت رسول فرمود:

اذا رأیت الرجل اعطی الزهد فی الدنیا فافتقر بوا منه، فانه یلقى الحکمة؛^{۹۷}

هر گاه کسی را دید که در دنیا زهد پیشه کرده، به او نزدیک شوید که حکمت به او القا می‌شود.

امام علی علیه السلام نیز فرمود:

مع الزهد تتمر الحکمة.^{۹۸}

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام پیوند میان زهد و حکمت آشکارتر می‌گردد. مضمون این حدیث،

آن است که هر کس چهل روز خالصانه به خداوند ایمان بورزد، خدا او را نسبت به دنیا زاهد ساخته،

درد و درمان آن را به او نشان خواهد داد و حکمت را در قلبش استوار کرده زبانش را بدان جاری

خواهد ساخت.^{۹۹}

۹۳. مشکاة الاتوار، ص ۳۵۸.

۹۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

۹۵. مشکاة الاتوار، ص ۳۶۰.

۹۶. وکان اذا غلب علی الکلام، لم یغلب علی السکرت (نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹).

۹۷. روضة الواعظین، ص ۴۷۹.

۹۸. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۷.

۹۹. اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

زهد، بر خلاف تصور رایج درباره آن، نوعی تلاش آگاهانه برای سبک ساختن خود و سرمایه‌گذاری بر خویشتن، به جای اشیای دیگر است. معنای زهد، در حدیثی که به امام صادق علیه السلام منسوب است، به روشنی آمده است. چون از ایشان پرسیدند که زهد در دنیا چیست، پاسخ دادند: قد حد الله ذلك في كتابه، فقال: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^{۱۰۱}؛^{۱۰۲} خداوند حد زهد را در کتاب خود مشخص ساخته و فرموده است: «بر از دست رفته اندوه مخورید و به داشته شادمان مباشید».

همین مضمون، در سخنی از حضرت امیر علیه السلام آمده است.^{۱۰۳} سرانجام، آن که امام علی گاه، حکمت را این گونه تعریف می‌کند:

حد الحكمة، الاعراض عن دار الفناء و التوله بدار البقاء؛^{۱۰۴}

حد حکمت رویگردانی از سرای ناپایدار و شیفتگی به سرای جاودان است.

زهد، به این معنا، به معنای تن زدن از فعالیت‌های اجتماعی نیست، بلکه نوعی تمرین آزادی درونی و کسب قدرت برای مسلط شدن بر شرایط به شمار می‌رود^{۱۰۵} و به این معنا، هم مقدمه حکمت است و هم از نتایج آن قلمداد می‌گردد.

د. حکمت و گرسنگی

در برخی از احادیث، نوعی رابطه علی میان کم‌خوری و حکمت برقرار شده است. در حدیث بلندی - که به گفتگوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با خداوند در شب معراج اختصاص یافته است - این پیوند به نیکی آشکار است. خداوند به پیامبرش از ارزش گرسنگی و میراثی که به جای می‌نهد می‌گوید و حضرت می‌پرسد: میراث گرسنگی چیست؟ خداوند یکی از نتایج آن را حکمت بر می‌شمارد.^{۱۰۶} در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

نور الحكمة الجوع و التباعد من الله الشيع؛^{۱۰۷}

روشنی حکمت به گرسنگی است و دوری از خداوند به سیری است.

هدف خوردن رفع گرسنگی است، نه التذاذ از غذا. بی‌توجهی به این نکته و دلبستگی به غذا مانع

حکمت می‌شود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیث بلندی فرمود:

۱۰۰. سورة حدید، آیه ۲۳.

۱۰۱. روضة الواعظین، ص ۴۷۵.

۱۰۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.

۱۰۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۹.

۱۰۴. «پدیدارشناسی زهد»، سید حسن اسلامی، مجموعه مقالات کنگره اندیشه‌های اخلاقی - عرفانی امام خمینی، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۱۱۷ به بعد.

۱۰۵. یارب ما میراث الجوع؟ قال: الحكمة، و حفظ القلب و التقرب الی و الحزن الدائم (ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۳۷۴).

۱۰۶. مکالم الاخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، ص ۱۴۹؛ جامع الاخبار او معارج الیقین، ص ۵۱۵.

من اكل طعاماً للشهوة حرم الله على قلبه الحكمة. ۱۰۷

باز از معصوم نقل شده است که فرمود:

لا تدخل الحكمة جوفاً مليء طعاماً. ۱۰۸

حضرت رسول در تعبیر صریحی ارزشش شخص شک‌پرست را با آنچه که از او خارج می‌شود، یکی دانسته فرمود:

من كان همته ما يدخل في بطنه، كان قيمته ما يخرج من بطنه. ۱۰۹

از این منظر، رابطه معکوسی بین انواع شهوات و حکمت وجود دارد و به مقداری که حکمت نیرو می‌گیرد، شهوات افسرده می‌شوند؛ به گفته امام علی علیه السلام:

كلما قويت الحكمة، ضعفت الشهوة. ۱۱۰

در نتیجه، به گفته امام علی علیه السلام، آغازین گام حکمت، وانهادن لذات و فرجام آن، ناپسندیدن امور گذراست:

اول الحكمة ترك اللذات و آخرها مقت الفانيات. ۱۱۱

ه. حکمت و تواضع

برخی از احادیث، تواضع و حکمت را در کنار یکدیگر نشانده و نشان شخص حکیم را تواضع دانسته‌اند. امام موسی کاظم علیه السلام در حدیث بلندی خطاب به هشام فرمود:

يا هشام! ان الزرع ينبت في السهل ولا ينبت في الصفا، فكذلك الحكمة تعمر في قلب المتواضع ولا تعمر في قلب المتكبر الجبار، لان الله جعل المتواضع آلة العقل وجعل التكبر آلة الجهل؛ ۱۱۲
ای هشام! کشت در زمین نرم می‌روید نه در سنگ سخت، همچنین حکمت در قلب شخص متواضع آباد می‌گردد، نه در قلب متکبر گردن‌فراز. زیرا خداوند تواضع را ابزار عقل و تکبر را ابزار جهل قرار داده است.

طبق داستانی که در منابع روایی آمده است، حضرت عیسی از حواریان خود خواست تا پایشان را بشوید و پس از آن که این کار را کرد، به آنان فرمود که برایتان تواضع کردم تا پس از من تواضع کنید. سپس فرمود:

بالتواضع تعمر الحكمة لا بالتكبر. ۱۱۳

۱۰۷. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۲، ص ۱۱۶.

۱۰۸. هوالی الآلی فی الاحادیث الذینیة، ص ۴۲۵.

۱۰۹. جامع الاخبار او معارج الیقین، ص ۵۰۷.

۱۱۰. تصنیف فرر الحکم و دور الکلم، ص ۵۹.

۱۱۱. هیون الحکم و المواعظ، ص ۱۲۰.

۱۱۲. تحف العقول، ص ۲۹۲-۲۹۳.

۱۱۳. اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۷.

این تواضع، صرفاً نوعی نمایشگری نیست، بلکه شخص حکیم، به مقداری که به کُنه حکمت نزدیک می‌شود، در می‌یابد که به سادگی نمی‌توان به غور آن رسید و این فهم او را متواضع می‌سازد. و حکمت و تفکر

حضرت رسول فرمود که تفکر حکمت را به دنبال دارد.^{۱۱۴} همچنین به گفته ایشان، لقمان پیامبر نبود، لیکن بنده‌ای سرشار از تفکر بود. در نتیجه، خداوند بر او منت نهاد و حکمت بدو بخشید.^{۱۱۵} در جایی نیز امام علی تفکر را پدید آورنده حکمت دانسته می‌گوید:

لا تُخْلِ نفسک من فِکرَة تُرَدِّک حکمَة.^{۱۱۶}

باز در جای دیگری بر این باره این گونه تأکید می‌شود:

الفکر یفید الحکمه.^{۱۱۷}

ز. حکمت و تدبیر عملی

هنگام خوانش احادیثی که در آن‌ها حکمت و مشتقات آن به کار رفته است، در می‌یابیم که حکمت با نوعی تدبیر عملی همراه است و شخص حکیم کسی است که در حل مسائل مختلف فردی و اجتماعی خود، توانایی دارد و از مهارت‌های گوناگون اجتماعی، مانند: معاشرت درست، توان حل مسأله، تنظیم معیشت و حفظ قدرت اقتصادی خود برخوردار است. از این منظر، حکیم کسی است که می‌داند کجا سخن بگوید و کجا خاموش گردد؛ با چه کسی بحث کند و از گفتگو با چه کسانی بپرهیزد و با رعایت پاره‌ای قواعد رفتاری از خشم و نفرت و کینه دیگران در امان باشد و در رفتار خود انعطاف کافی نشان دهد. در حقیقت، حکیم کسی است که از پختگی اجتماعی و بلوغ عاطفی برخوردار است و می‌تواند در دنیای پر و شر و شور پیرامون خویش، راه دشوار زندگی را ببیند و با کمترین مؤنه‌ای به مقصود برسد.

از این مهارت عمومی می‌توان به عنوان تدبیر یاد کرد؛ زیرا در برخی از احادیث، تدبیر در کنار حکمت به کار رفته است و می‌توان تدبیر را تجلی حکمت دانست. در این احادیث تأکید شده است که:

الرفق رأس الحکمَة؛^{۱۱۸}

نرمی و ملایمت بنیاد حکمت است.

یا:

لیس الحکیم من لم یدار من لا یجد بدأ من مداراته؛^{۱۱۹}

۱۱۴. مکارم الاخلاق، رضی‌الدین طبرسی، ص ۱۱۵.

۱۱۵. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۲۴.

۱۱۶. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۷.

۱۱۷. هیون الحکم والمواهب، ص ۳۱.

۱۱۸. عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۱۱۹. تحف العقول، ص ۱۵۶.

شخصی که نتواند با آن از مدارای با او چاره‌ای نیست، مدارا کند، حکیم به شمار نمی‌رود. در یکی از این احادیث امام صادق از حکمت آل داود نقل می‌کند که شخص عاقل باید زمانه خود را بشناسد، زبان خود را نگاه دارد، و به کار خویش بپردازد.^{۱۲۰} حکمت، به معنای تدبیر عملی در زندگی، مستلزم تنظیم معاش و داشتن زندگی کریمانه‌ای است. امام صادق علیه السلام از حکمت آل داود نقل می‌کند که سزاوار است مسلمان عاقل جز در پی سه کار دیده نشود: ترمیم معاش، توشه‌اندوزی برای معاد و کامجویی حلال.^{۱۲۱} حکیم کسی است که بدی را با نیکی پاسخ می‌دهد.^{۱۲۲} حکیم است که بر عواطف، بویژه خشم خود مسلط است و می‌داند که: خشم تاریک و تباه کننده قلب حکیم است.^{۱۲۳}

شخص خردمند بر زبان خود چیره است و تنها پس از تأمل سخن می‌گوید؛ زیرا، به فرموده امام حسن عسکری علیه السلام:

قلب احمق در دهان اوست، و زبان شخص حکیم در قلب اوست.^{۱۲۴}

چنین مهارت‌هایی، معمولاً، محصول تجربه و آزمون و خطاست. در نتیجه، حکمت با تجربه گره می‌خورد و انسان هر چه بیشتر تجربه بیندوزد، حکیم‌تر می‌گردد و چون تجربه پایان‌ناپذیر است، هیچ کس را نمی‌توان یافت که در همه امور حکیمانه رفتار کند. از سوی دیگر، هیچ انسانی نیست، هرچند کودن، که هیچ تجربه‌ای نیندوخته و از آن درسی برای زندگی نگرفته باشد. با توجه به نکته است که شگفت نیست که اگر از ابلهی، گاه، رفتاری حکیمانه سر بزند و یا حکیمی مرتکب کاری نابخردانه گردد. به همین سبب، گاه، سخنان حکیمانه‌ای از کسانی می‌شنویم که انتظار آن را نداریم و گاه، شاهد سخنانی ناپخته از کسانی هستیم که انتظاری بیش از آن را از آنان داریم. رسول خدا، این واقعیت را چنین بیان می‌کند:

غریبان: کلمة حکمة من سفیه فاقبلوها و کلمة سفیه من حکیم فاغفروها، فانه لا حکیم الا ذو عثرة و لا سفیه الا ذو تجربه؛^{۱۲۵}

دو چیز شگفت آور است: سخنی حکیمانه از شخصی سفیه که آن را بپذیرید و سخنی نابخردانه از شخصی حکیم که آن را بر او ببخشایید؛ زیرا هیچ حکیمی نیست که بی‌لغزش باشد و هیچ سفیهی نیست که بی‌تجربه باشد.

حکمت به معنای تدبیر زندگی و داشتن تجربه، آن را به طور طبیعی به سن و سال گره می‌زند.

۱۲۰. اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶.

۱۲۱. فروع الکافی، ج ۵، ص ۸۷.

۱۲۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۹.

۱۲۳. اصول الکافی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۱۲۴. تحف العقول، ص ۳۶۳.

۱۲۵. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۴۴.

می‌توان انتظار داشت که با گذر عمر، تجربه‌ها فراوان‌تر و شخص پخته‌تر و حکیم‌تر گردد. به همین سبب، در برخی روایات بر نقش سن تأکید شده و رأی افراد مسن بر توانایی جسمانی و چابکی جوانان مقدم شده است؛ برای مثال، در حدیثی از امام علی آمده است که ایشان فرمود:

رأی الشيخ احب الي من جلد الغلام. ۱۲۶

حکمت به این معنا، عمدتاً، از گذر عمر به دست می‌آید؛ لیکن راه دیگری برای کسب آن وجود دارد و آن هم مشارکت در عمر و تجارب دیگران است. انسان می‌تواند خود را، با مطالعه زندگی و آثار گذشتگان، شریک تجارب هزاران ساله آنان سازد و از این راه، مسیر خود را کوتاه‌تر سازد. امام علی در اندرزنامه معروف خود به فرزندش از این راه سود می‌جوید و خطاب به او می‌فرماید:

ای بنی! و انی و ان لم اکن عمّرت عمر من کان قبلی، فقد نظرت فی اعمالهم، و فکرت فی اخبارهم، و سرت فی آثارهم حتی عدتُ كأحدهم، بل کأنتی بما انتهى الی من امورهم، قد عمرت مع اولهم الی آخرهم، فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرّه، فاستخلصت لک من کل امر نخيله، و توخیت لک جميله. ۱۲۷

پسرکم، هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده‌اند، نزیسته‌ام، اما در کارهایشان نگریسته‌ام و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده، رفته و دیده‌ام تا چون یکی از ایشان گردیده‌ام؛ بلکه با آگاهی که از کارهایشان به دست آورده‌ام، گویی چنان است که با نخستین تا پسینشان به سر برده‌ام. پس از آنچه - دیدم - روشن را از تار و سودمند را از زینبار باز شناختم و برای تو از هر چیز زبده آن را جدا ساختم و نیکویی آن را برایت جستجو کردم. ۱۲۸

سرانجام، آن که شخص به مقداری که از «جام حکمت» ۱۲۹ می‌نوشد و تجارب دیگران را در وجود خود گرد می‌آورد و آن را به کار می‌گیرد، به نوعی انسجام و یکدستی در منش و کنش می‌رسد. از این منظر، حکیم کسی است که گفتار و کردار و آرمان و رفتارش با هم ساختی منسجم را پدید می‌آورند تا جایی که به نوعی رخنه‌ناپذیر و استوار می‌گردد. از نظر حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نشانه شخص حکیم، سازگاری و هماهنگی در رفتار است. ایشان در دفاع از اختیار و نفی جبر استدلال می‌کنند که نمودن راه و در عین حال ممانعت از پیمودن آن، با رفتار حکیمانه سازگار نیست و چون خداوند حکیم است و و راه را نشان داده است، پس اجازه و اختیار پیمودن آن را نیز در دست انسان نهاده است:

أدّلك علی الطریق و لزم علیک المضیق، ان هذا بالحکمه لا یلیق. ۱۳۰

۱۲۶. نهج البلاغه، حکمت ۸۶.

۱۲۷. تحف العقول، ص ۵۳؛ نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۲۸. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص ۲۹۷-۲۹۸.

۱۲۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

۱۳۰. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۱۳؛ اعلام‌الدین، ص ۳۱۶.

بازکاوی مفهوم حکمت

با توجه به پیوند نزدیک میان مفهوم حکمت با مفاهیم متعددی که برخی از آنها در بالا مورد بحث قرار گرفت، یافتن معادل دقیقی برای آن دشوار است؛ لیکن ناگزیر باید بحث را به جایی رساند. برای این کار، می‌توان از تقسیم‌بندی پیشنهادی کورت رودولف سود جست. وی در تیپ‌شناسی مفهوم حکمت، آن را در سنت‌های مختلف جهانی به سه گونه مختلف تقسیم می‌کند:

یک، حکمت به مثابه توانایی انسان‌شناختی و سازگاری با زندگی، که گسترده‌ترین و کهن‌ترین معنای آن است؛

دو، سیستمی عقلانی، برای تفسیر هستی؛

سه، تشخیص یافتن حکمت و به صورت شخص درآمن.

در برخی^{۱۳۱} از نظام‌ها، حکمت عبارت از شخص و غالباً الهه حکمت است. این نگرش را در فرهنگ هندو شاهدیم که در آن پراجناپرامیتا، در نقش خدای خرد و به صورت انسانی دارای دو، چهار، شش، ده، و یا دوازده دست ظاهر می‌شود.^{۱۳۲} همین نگرش درباره حکمت در سنت یهودی - مسیحی نیز دیده می‌شود و در متون مقدس، مانند: امثال سلیمان، گاه، حکمت در کالبد انسانی پدیدار می‌شود و سخن می‌گوید.^{۱۳۳} همچنین در تسلی فلسفه شاهدیم که بانوی حکمت در زندان بر بوئتیوس پدیدار شده به او تسلی می‌دهد.^{۱۳۴} این نوع نگاه به حکمت، در سنت یهودی - مسیحی نخستین بار در امثال سلیمان آشکار می‌گردد و بعدها به وسیله نویسندگان مسیحی به اوج خود می‌رسد.^{۱۳۵}

گاه نیز مقصود از حکمت، نظامی عقلانی و تأملی است که محصول اذهان پیچیده و باریک‌بین است که می‌کوشند تفسیری برای نظام هستی پدید آرند. حکمت، به این معنا، معادل فلسفه در فرهنگ یونانی است و حکیم، در این فرهنگ، کسانی مانند افلاطون و ارسطو را در بر می‌گیرد. لیکن نوع سومی برای حکمت در تاریخ بشری می‌توان نشان داد؛ تجارب متراکم بشری که به انسان نحوه زیست درست و خوب و سعادت‌مندان را می‌آموزد و در بند تأملات عقلانی صرف نمی‌ماند. حکیم، در این نگرش، مساوی با فیلسوف نیست و میان این دو تفاوتی وجود دارد که فریتس ماوتنر (Fritz Mauthner) پس از تفکیک میان حکمت به معنای حزم و دوراندیشی عملی، و فلسفه، در این قطعه به خوبی نشان داده است:

شوپنهاور یقیناً فیلسوف بود، لیکن به سختی می‌توان او را حکیم به شمار آورد. مونتینی حکیم

131. Wisdom, Kurt Rudolph, in The Encyclopedia of Religion, ed. Mircea Eliade, v. 15, p. 394.

132. Ibid, p. 400.

133. Wisdom, E.M. Murphy, in The New Catholic Encyclopedia, v. 14, p. 790.

۱۳۴. تسلی فلسفه، ص ۸۵.

135. The Personification of Wisdom, Alice M. Sinnott, p. 1.

بود، لیکن به سختی می‌توان او را فیلسوف دانست، حال آن که فکر می‌کنیم که سقراط هم فیلسوف بود و هم حکیم؛^{۱۳۶}

همچنین ژان ژاک روسو، به گفته گلاسناب، هر چند از جنبه نظری فیلسوف به شمار می‌رود و نظریات بدیعی در تعلیم و تربیت اطفال ارائه کرده است، لیکن چون خودش هیچ یک از آنها را درباره فرزندان به کار نگرفت و آنان را به پرورشگاه سپرد، از نظر سنت شرقی حکیم نیست.^{۱۳۷} از این سه الگوی مسلط حکمت، به نظر می‌رسد که الگوی دوم و سوم در سنت اسلامی وجود دارد. در سنت اخلاق فلسفی، حکمت به معنای دوم به کار رفته است و تعریفی که عالمان اخلاق از آن به دست داده‌اند، بیشتر با شناخت نظری همخوان است تا کنش و تدبیر عملی؛ در صورتی که در فرهنگ قرآن و سنت حدیثی حکمت با الگوی سوم انطباق بیشتری دارد. در این سنت، حکمت با نوعی شناخت، نه لزوماً شناخت فلسفی، همراه است که در انسان منشی پدید می‌آورد و او را به رفتارهای خاصی بر می‌انگیزد. با مرور دقیق‌تر احادیث - که تنها بخشی از آنها در بالا آمد - می‌توان برای حکمت سه ساحت یا تجلی ذکر کرد: الف. ساحت بینش، ب. ساحت منش، ج. ساحت کنش.

الف. حکمت در مقام بینش

از تحلیل احادیث فوق، به نظر می‌رسد که حکمت به معنای حضور نوعی بینش در انسان دارای آن است. این بینش به او کمک می‌کند تا هم حقایق امور را نیک دریابد و هم درباره مسائل گوناگون داوری درستی داشته باشد. حکمت در این ساحت، با تعابیری چون صواب، اصابت رأی و مانند آن همراه است. برای مثال، امام صادق علیه السلام حکمت ذکر شده در آیه ۲۶۹ سوره بقره را به «فهم و قضا» تفسیر می‌کند.^{۱۳۸} همچنین رسول خدا دو نفر را شایسته آن می‌داند که غبطه آنان خورده شود: یکی، کسی اموال خود را در راه حق خرج می‌کند و دیگری، «أتاه الله الحكمة فهو يقضى بها و يعلمها».^{۱۳۹} چنین مفهومی از حکمت با معنای متعارف آن در عرصه فلسفه متفاوت است و به معنای تحلیل عقلانی امور دشواریاب نیست، بلکه عمدتاً به معنای فهم درست امور و داوری درست درباره آنهاست. این شناخت و داوری، لزوماً زاده اطلاعات فراوان یا دانش تخصصی نیست، بلکه نتیجه نوعی فهم و خردمندی است که می‌تواند زاده تجارب فراوان و دریافت سیر امور جهان یا نوعی مکاشفه و شهود باشد. به تعبیر دیگر، شخص حکیم دارای نوعی شهود نسبت به مسائل است و بی آن که نیازمند صفرا و کبرا چیدن باشد، یا در کنار آنها، فهمی بسیار عمیق از پیرامون خود دارد. شخص حکیم، افزون بر این فهم، از قدرت قضاوت بالایی برخوردار است و نظر و رأی ثاقبی در

136. Wisdom, Kurt Rudolph, p. 394.

۱۳۷. ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ج ۱، ص ۸.

۱۳۸. اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۰۶. همچنین امام موسی کاظم علیه السلام آن را به فهم و عقل تفسیر کرده است (همان، ص ۱۶).

۱۳۹. موسوعة نضرة النعمان الى مكارم الاخلاق الرسول الكريم، ج ۵، ص ۱۶۹۷.

باب امور پیرامون خود دارد. از این منظر، وی دارای عقلانیت عملی است؛ یعنی می‌تواند بهترین راه رسیدن به اهداف مورد نظر را تشخیص دهد. برای این کار، وی می‌تواند راه‌های موجود برای دستیابی به هدفی را بسنجد و، با دقت، بهترین شیوه را انتخاب کند. حکمت به این معنا، یعنی توان ارزیابی وسایل برای رسیدن به اهداف، از کهن‌ترین معانی آن است و امروزه نیز در سنت‌های جهانی موجود است. تحلیل برخی از روایات این ویژگی را به نیکی نشان می‌دهد؛ لیکن به نظر می‌رسد که حکمت فراتر از این است و بررسی خود اهداف و انتخاب بهترین آنها را نیز دربر می‌گیرد و این بعد از حکمت است که امروزه در سنت‌های غیر دینی فراموش شده است. شخص حکیم کسی نیست که تنها می‌تواند بهترین راه‌های دستیابی به هدف را بسنجد، بلکه توان سنجش خود اهداف را نیز دارد؛ زیرا در همان حال که راه رسیدن به هدفی را به خوبی بلد است، گاه در اصل هدف و ارزشمندی آن تردید جدی می‌کند و به همین سبب از دنبال کردن آن تن می‌زند. هنگامی که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام تأکید می‌کند که معاویه از ایشان باهوش‌تر نیست، بلکه برای رسیدن به هدف از هر شیوه‌ای سود می‌جوید، و حضرت، گرچه قدرت این کار را دارد، لیکن پیمان شکستن را ناخوشایند می‌داند،^{۱۴۰} به نیکی تفاوت میان سنجش وسایل و سنجش اهداف را نشان می‌دهد. همچنین ایشان تصریح می‌کند که در زمانه‌ای به سر می‌برند که مردم، بی‌وفایی را، به ناحق، زیرکی می‌خوانند، حال آن که:

گاه بود که مرد آزموده و دانا از چاره‌کار آگاه است، اما فرمان خداوی را مانع راه است. پس دانسته و توانا بر کار، چاره را واگذارد.^{۱۴۱}

در این سخنان، شاهد تفکیک میان دو نوع حکمت هستیم: حکمت سنجش وسایل برای رسیدن به هدف؛ هر هدفی، و دیگری، سنجش خود اهداف و ارزیابی ارزشی آنها. بدین ترتیب، می‌توان، همان‌گونه که توماس آکویناس پیشنهاد کرده است، از دو نوع حکمت سخن گفت: حکمت دنیوی (worldly wisdom) و حکمت آسمانی یا الهی (Divine wisdom).^{۱۴۲} شاخص حکمت در سنت دینی تأکید بر بعد الهی حکمت است. از این منظر هر نوع چاره‌اندیشی، حکیمانه نیست، بلکه آن حکمتی ارزنده است که با خوف خدا و با حق ملازم باشد. تنها در فرهنگ دینی است که معنای «رأس الحکمة مخافه الله»، یا «رأس الحکمة لزوم الحق» آشکار می‌گردد.

ب. حکمت در مقام منش

حکمت تنها به معنای فهم و داوری درست نیست، بلکه به معنای داشتن منش و شخصیتی است که شخص حکیم را از دیگران متمایز می‌کند. در برخی از روایات دیدیم که خاموشی، گرسنگی، قناعت و

۱۴۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۱۴۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۱، ترجمه شهیدی، ص ۳۹.

تواضع بنیاد حکمت به شمار می‌روند. کسی که دارای این صفات گردد، به تدریج، در او منشی شکل می‌گیرد که به او در تحمل فراز و نشیب زندگی یاری بی‌مانندی می‌کند و گوهر حکمت نیز همین توانایی سازگاری درست با دشواری‌های زندگی است. بخش عظیمی از احادیث اخلاقی ما کوششی است در جهت باورپذیر کردن چنین منشی و ضرورت آن برای داشتن زندگی مؤمنانه و حکیمانه. این جنبه با همه سرزندگی آن در متون اخلاقی ما نادیده گرفته شده و آن گونه که باید به آن پرداخته نشده است.

ج. حکمت در مقام کنش

شخص حکیم، به دلیل شناخت درست امور و قدرت داوری درست و ارزیابی وسایل و حتی اهداف، از قدرت بالایی برای زندگی در جامعه و پیش بردن آرمان‌های دینی و اخلاقی خود برخوردار است. وی می‌داند با جاهلان چگونه رفتار کند و با عالمان از چه شیوه‌ای بهره‌گیرد. این توانایی هم حرمت او را حفظ می‌کند و هم از تلف شدن انرژی روانی او پیش می‌گیرد. حکمت در این روایات، به معنای آن است که شخص بتواند آگاهانه زندگی آبرومند و عزیزانه‌ای داشته باشد و در عین حال، مسوولیت‌های دینی خود را فراموش نکند. این تصویر از حکیم، به خوبی در شخص لقمان - که به داشتن حکمت وصف شده است - خود را نشان می‌دهد. احادیثی که به نحوی به این شخصیت اشاره دارند، نه توانایی عقلی به معنای فلسفی، بلکه قدرت فهم و شهود و داوری درست و عملی او را به نیکی نشان می‌دهد و تصویری تمام‌نما از شخص حکیم به دست می‌دهند.^{۱۴۳}

جمع‌بندی

حکمت در متون اخلاقی، عمدتاً، متأثر از فلسفه یونانی به عنوان نوعی شناخت عقلانی و مفهومی مطرح شده و از مقوله عمل، دور شده و بخش کنشی آن نادیده گرفته شده است. در اینجا باید از یک استثنای قابل توجه یاد کرد. علی بن ابی حفص فقیه محمود اصفهانی در کتاب تحفة الملوك شاید بهترین توصیف را از حکیمان به دست داده باشد که در آثار دیگر مشابه آن یافت نمی‌شود. وی کتاب خود را به پانزده باب تقسیم می‌کند: باب اول، «در خرد و خصایل خردمندان» است. وی در این باب، پس از بر شمردن ارجمندی‌های خرد به نقل از حکیمان، و نقل اشعاری در این باره، به توصیف کسانی می‌پردازد که دارای این فضیلت هستند. وی برای خردمندان ده صفت بر می‌شمارد و آنها را با آیات، احادیث و داستان‌هایی تأیید می‌کند. اوصاف ده‌گانه خردمندان از این قرارند: نخست، «ترسیدن از خدای در سر و علانیه و پیغامبر ﷺ می‌فرماید: مخافة الله رأس كل حكمة». ۱۴۴

۱۴۳. برای دیدن احادیثی که درباره شخصیت لقمان حکیم نقل شده است، ر.ک: حکمت‌نامه لقمان، محمدی ری‌شهری، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۵.

دوم، «عقل را بر هوای نفس چیره داشتن... و رسول ﷺ، می فرماید: أفة الدين الهوى». ۱۴۵ سوم، «سخن راست و به اندیشه گفتن است و رسول ﷺ، می فرماید: أفضل اللسان، لسان الصدق». ۱۴۶ چهارم، تدبیر در کارهاست: «و رسول ﷺ می فرماید: التدبیر نصف المعیشة و می فرماید: لا عقل کالتدبیر». ۱۴۷ پنجم، «تجربت کردن و با خداوندان تجربت مشورت کردن. و رسول ﷺ، می فرماید: لا حکیم الا ذو تجربة». ۱۴۸ ششم، «گفتار خوب و زبان شیرین است و رسول ﷺ، فرموده است: الكلمة الطيبة صدقة». ۱۴۹ هفتم، «شرم داشتن است و رسول ﷺ فرموده است: الحياء من الايمان». ۱۵۰ هشتم، «رفق و مدارا کردن است و رسول ﷺ فرموده است: رأس العقل بعد الايمان المدارة». ۱۵۱ نهم، «تواضع کردن علما و پیران را از برای شرف علم و پیری و رسول ﷺ، فرموده است: من تواضع لله رفعه الله». ۱۵۲ خصلت دهم آن است که: «هر کاری که آن کار در نفس خود واجب نباشد و اقدام بدان در متعارف خلق مستحب نباشد و هیچ غرضی، حالی یا مالی بر وی موقوف نباشد، ترک آن کار بکنند، تا به حسن اسلام موصوف باشد». ۱۵۳

از این مورد که بگذریم، به نظر می رسد کتابهای اخلاقی مفهوم حکمت را به گونه‌ای درخور بررسی نکرده و مفهوم محدود و تنگی از آن به دست داده‌اند؛ حال آن که در فرهنگ قرآن و سنت حدیثی ما این مفهوم از غنایی سرشار برخوردار است و گویای نوعی بینش و شهود درست و قدرت داورى دقیق در امور و داشتن منشی والا و رفتاری زبینه است. با تحلیل احادیث مختلف که در آنها به نوعی به حکمت و مفاهیم وابسته به آن اشاره شده است، می توان حکمت را در سه ساحت بررسی کرد: ساحت بینش، منش و کنش. از این منظر، حکیم کسی است که امور را آن گونه که هستند می بیند و به گونه‌ای درست ارزیابی می کند و در تشخیص وسایل و اهداف به یکسان تواناست. همچنین وی از منشی خاص برخوردار است و دارای کنش و رفتاری پسندیده در جامعه و در قبال دیگران است. بنابراین، می توان برای حکمت دینی سه مؤلفه اساسی برشمرد: بینش و شهود، منش اخلاقی و رفتار درست با دیگران و داشتن قدرت قضاوت بالا و تدبیر در زندگی.

کتابنامه

- الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ق.

۱۴۵. همان، ص ۷.

۱۴۶. همان، ص ۸.

۱۴۷. همان.

۱۴۸. همان.

۱۴۹. همان، ص ۹.

۱۵۰. همان، ص ۹.

۱۵۱. همان، ص ۱۰.

۱۵۲. همان، ص ۱۰.

۱۵۳. همان، ص ۱۱.

- احیاء علوم الدین، ابوحامد محمد غزالی، تحقیق: عبدالله الخالیدی، بیروت: دارالارقم بن ابی ارقم، ۱۴۱۹ق.
- اخلاق محتشمی، نصیرالدین طوسی، تحقیق: محمد تقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.
- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، تحقیق: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
- ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، داریوش شایگان، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- ارشاد القلوب المنجی من عمل به من الیم العقاب حسن بن ابی الحسن الدیلمی، تحقیق: سید هاشم میلانی، قم: انسوه، ۱۴۱۷.
- الاسفار الاربعة، محمد بن ابراهیم شیرازی، قم: مصطفوی، ۱۳۶۸.
- الاشارات و التنبيهات، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، شرح نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین محمد بن محمد رازی، بی‌جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ق.
- اصطلاحات الصوفیة، عبد الرزاق کاشانی، ترجمه محمد علی مودود لاری، به کوشش: گل‌بابا سعیدی، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
- الاصول من الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، بیروت: دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ق.
- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، علامه محمد باقر مجلسی، بیروت: دار الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- تحف العقول عن آل الرسول، حسن بن علی بن شعبه حرانی، بیروت: اعلمی، ۱۳۹۴ق.
- تحفة الملوك، علی بن ابی حفص بن فقیه محمود اصفهانی، تصحیح: علی اکبر احمدی دارانی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
- نسای فلسفه، بوتیوس، ترجمه: سایه میثمی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
- تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، میرزا مهدی مدرس آشتیانی، تهران: دانشگاه مکیل و دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- تلخیص المحصل، معروف به نقد المحصل بانضمام رسائل و فوائد کلامی، نصیرالدین طوسی، به اهتمام: عبدالله نورانی، تهران: دانشگاه تهران و دانشگاه مکیل، ۱۳۵۹.
- تنبیه الخواطر و نزہة النواظر، معروف به مجموعه درام، ابوالحسین ورام بن ابی فراس، افسس: قم: مکتبه الفقیه، بی‌تاریخ.
- تهذیب الاخلاق، لابی علی احمد بن محمد مسکویه، تحقیق: قسطنطین زریق، بیروت: الجامعة الامیرکیة فی بیروت، ۱۹۶۶.
- جامع الاخبار او معارج الیقین فی اصول الدین، محمد بن محمد السبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسه آل‌البتیة لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ق.
- جامع الاخبار او معارج الیقین فی اصول الدین، محمد بن محمد السبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسه آل‌البتیة لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ق.

- جامع السعادات، محمد مهدي نراقي، تصحيح: سيد محمد كلانتر، بيروت: اعلمي، بی تا.
- الحقایق فی محاسن الاخلاق، فیض کاشانی، تحقیق: سيد ابراهيم میانجی، بيروت: دارالکتب العربی، ۱۳۹۹ق.
- دستور الاخلاق فی القرآن: دراسة مقارنة للاخلاق النظرية فی القرآن، محمد عبدالله دراز، تعريب و تحقیق: عبد الصبور شاهین، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۷.
- روضة الواعظین، محمد بن الفتال النیسابوری، تصحيح: حسين اعلمي، بيروت: اعلمي، ۱۴۰۶ق.
- شرح المنظومة، ملا هادی سبزواری، با تعليقات حسن حسن زاده املی، تحقیق: مسعود طالبی، تهران: ناب، ۱۳۷۹.
- شرح جنود عقل و جهل، امام روح الله خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷.
- شرح گلشن راز، حسین بن عبد الحق الهی اردبیلی، تصحيح: محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
- شرح منازل السائرین، کمال الدین عبد الرزاق القاشانی، تحقیق: محسن بیدارفر، قم: بیدار، ۱۳۷۲.
- عدة الداعي و نجاح الساعي، احمد بن فهد حلی، تصحيح: احمد موحدي قمی، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- عوالی الالائی فی الاحادیث الدینیة، محمد بن علی بن ابراهيم احسائی، معروف به ابن ابی جمهور، تحقیق: آقا مجتبی عراقی، قم: مؤلف ناشر، ۱۴۰۳ق.
- عبود الحکم و المواعظ، کافی الدین ابوالحسن علی بن محمد لیثی واسطی، تحقیق: حسین حسینی بیرجندی، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.
- عبود الحکمة ابو علی سینا، مع شرح عبود الحکمة، فخرالدین رازی، تحقیق: احمد حجازی احمد السقا، افست تهران: مؤسسة الصادق، ۱۳۷۳.
- قاموس قرآن، سيد علی اکبر قرشی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۲.
- کتاب الشفاء: المنطق، حسین بن علی بن سینا، تحقیق ابوالعلاء العفیفی، قاهره، وزارة التربية و التعليم، ۱۳۷۵ق، افست ایران: قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- کتاب مقدس، ترجمه رسمی، لندن: ایلام، ۲۰۰۲.
- کتاب مکارم الاخلاق، عبدالله بن محمد بن ابی الدنيا القرشی، تحقیق: بشیر محمد عیون، دمشق، دار البیان، ۱۴۲۳ق.
- کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین، حسن بن یوسف بن مطهر حلی، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن بابویه قمی، معروف به صدوق، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.

- المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء، محمد بن مرتضى، معروف به ملا محسن فيض كاشاني، بيروت: اعلمى، ۱۴۰۳ق.
- مشكاة الانوار في غرر الاخبار، حسن بن فضل بن حسن طبرسي، ترجمه: مهدي هوشمند و عبدالله محمدی، قم: دارالثقلين، ۱۳۷۸.
- معجم الادباء او ارشاد الارب الى معرفة الاديب ابو عبدالله ياقوت حموي، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۹۹۱م.
- معراج السعادة، ملا احمد نراقی، تهران: اسلاميه، بی تا.
- مفاهيم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، توشیهیکو ایزوتسو، ترجمه: فریدون بدره‌ای، ویرایش دوم، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۸.
- مکارم الاخلاق، تقی‌الدین احمد بن تیمیه، تحقیق: عبدالله بدران و محمد عمر الحاج، بيروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۳ق.
- مکارم الاخلاق، رضی‌الدین ابوجعفر محمد نیشابوری، در دو رساله در اخلاق، به کوشش: محمد تقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- مکارم الاخلاق، رضی‌الدین حسن بن فضل طبرسی، (بيروت): اعلمى، ۱۳۹۲ق.
- من لا يحضره الفقيه، محمد بن علی بن بابويه، معروف به شيخ صدوق، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۰۳ق.
- موسوعة نظرة النعيم في مكارم اخلاق الرسول الكريم، به اشراف: صالح بن عبدالله بن حميد و عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن بن ملوح، جده: دارالوسيلة، ۲۰۰۰م.
- ميزان العمل، امام محمد غزالی، حقيقه: سليمان دنيا، مصر: دار المعارف، ۱۹۶۴م.
- الميزان في تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائي، بيروت: اعلمى، ۱۳۹۳ق.
- نور الحقيقة و نور الحديقة في الاخلاق، عزالدین حسین بن عبد الصمد الحارثی العاملي، تحقیق: سيد محمد جواد حسینی جلالی، قم: ناشر مؤلف، ۱۴۰۳ق.
- نهج البلاغة، ترجمه سيد جعفر شهیدی، تهران: علمی - فرهنگی، ۱۳۷۷.
- «پدیدارشناسی زهد»، سيد حسن اسلامي، مجموعه مقالات کنگره اندیشه‌های اخلاقی - عرفانی امام خمینی، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۹.
- «حدیث فضایل و اخلاق فلسفی»، سيد حسن اسلامي، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۴۱، پاییز ۱۳۸۵.
- *Moral Wisdom and Good Lives*, John Kekes, Ithaca and London, Cornell University Press, 1995.
- *Summa Theologica*, St. Thomas Aquinas, Translated by Fathers of the

English Dominican Province, USA, Christian Classics, 1981.

- *The Encyclopedia of Religion*, ed. Mircea Eliade, New York, Macmillan Publishing Company, 1987.
- *The New Catholic Encyclopedia*, Executive Editor Berard I. Marthaler, O. F. M. Conv, The Catholic University of America, 2003.
- *The Personification of Wisdom*, Alice M. Sinnott, England, Ashgate, 2005.
- *Where Shall Wisdom Be Found: Wisdom in the Bible, the Church and the Contemporary World*, edited by Stephen C. Barton, Edinburgh, T&T Clark, 1999.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی